

سیاست خارجی امریکا و انتفاضه اول و دوم فلسطین

حسین دهشیار^۱

تصویر کلی از موضوع

سیاست امریکا در قبال فلسطین براساس این نگرش شکل گرفته است که ضرورت اساسی بر مذاکره بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها وجود دارد. هرچند که نباید از خاطر دور داشت که هم دولت اسرائیل و هم دولت خودگردان فلسطین مذاکره را مقبول و مطلوب می‌دانند. اما نقطه گسل بین دولتمردان امریکایی و فلسطینی این است که امریکائی‌ها مذاکره را بین یک تمامیت اشغال‌گر و یک تمامیت حق طلب نمی‌یابند و تصویر نمی‌کنند بلکه مذاکره را در قالب گفت و شنود دو جمعیتی می‌دانند که در کنار هم زیست می‌کنند و با هم اختلاف دارند و از حقوق یکسان برخوردار هستند. این برداشت اسرائیل را به این سو سوق داده است که سیاست بسیار سرسختانه‌ای را در قبال مسأله فلسطین دنبال کند، با آگاهی بر این که امریکا تحت هیچ شرایطی دولت اسرائیل را به عنوان یک مجموعه سیاسی غاصب در نظر نمی‌گیرد. با توجه به این که امریکا برای اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها حقوق برابر قائل می‌باشد مجبور گشته است که راه حل‌های خلاق و بدیع برای حل مشکل فلسطین ایجاد کند چرا که هدف سیاست امریکا بر آوردن حقوق حقه ملت فلسطین نیست، بلکه پیدا کردن راه حلی است که محور سیاست امریکا در منطقه را که ایجاد و حفظ ثبات است تحقق بخشد. به همین سبب در خصوص هسته اصلی مشکل فلسطین یعنی حق بازگشت، امریکا صحبتی از قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل نمی‌کند چرا که اسرائیل به سبب الزامات

۱. دکتر حسین دهشیار، استادیار دانشگاه است.

امنیتی آن رانمی‌پذیرد، پس سیاست خلاق در پیش می‌گیرد و صحبت از "بازگشت سمبلیک" می‌کند به این مفهوم که تعدادی از پناهندگان فلسطینی در استرالیا، کانادا و امریکا مسکن داده شوند و بقیه هم در کشورهای عربی محل سکونت فعلی خود باقی بمانند و تنها به دریافت خسارات و تاوان بسنده کنند. چراکه امریکا به این مسأله آگاهی دارد که مشکل اسرائیل ناشی از زمین نیست بلکه ناشی از جمعیت است زیرا حدود ۷۸ درصد از جمعیت یهودی اسرائیل فقط در ۱۵ درصد زمین اسرائیل زندگی می‌کنند و ۸۵ درصد دیگر زمین‌ها برای کشاورزی است و یا این که اصولاً مورد استفاده نیست. پس زمین‌های کافی وجود دارد که فلسطینی‌ها را سکونت دهند.^(۱) اما اسرائیل به جهت حمایت امریکا و سیاست‌های این کشور خود را آنقدر قدرتمند می‌بیند که ضرورتی برای امتیاز دادن نمی‌بیند. اسحاق رابین در این خصوص اعلام کرد که "او (اسرائیل) آنقدر قوی است که نیازی برای امتیاز دادن نمی‌بیند."^(۲)

سیاست امریکا در قبال فلسطین به جهت امتناع از توجه به جنبه‌های تاریخی و حقوقی موضوعات بالاجبار مبتنی بر راه‌حل‌های بدیع بوده است و به این سبب شاهد بوده‌ایم که پیشنهادات ارائه شده به وسیله امریکا در کمپ دیوید در ژوئیه سال ۲۰۰۰ و یا مجموعه کلی پیشنهادات کلینتون رئیس جمهور امریکا در آخرین روزهای حضورش در کاخ سفید ریشه در حقوق بین‌الملل و قطعنامه‌های سازمان ملل نداشتند بلکه مبتنی بر فشار و ارائه کمک به وسیله امریکا و یا میزان عقب‌نشینی یهود باراک نخست وزیر اسرائیل از مواضع سابق خود بودند. این طرز نگرش سبب شده است که امریکا اقدامات خودگردان به رهبری عرفات را کاملاً از سطحی متفاوت از آنچه عرفات می‌نگرد نگاه، ارزیابی و تحلیل کند. به همین سبب امریکا این استنباط را دارد که دلیل شکست مذاکرات بین فلسطینی‌ها و یهودیان این است که معیار شکل دهنده‌ی سیاست‌های سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) تامین منافع ملت فلسطین نیست و صرفاً براساس مخالفت محض با دولت اسرائیل بدون توجه به پیشنهادات و امتیازات ارائه شده به وسیله اسرائیل است. به این ترتیب است که طراحان سیاست فلسطینی در امریکا نمی‌توانند تصور کنند که این امکان وجود دارد که دلیل اصلی رد پیشنهادات امریکا به این سبب است که منافع حقه مردم فلسطین را مورد مصالحه قرار می‌دهد. از فلسطینی‌ها این انتظار می‌رود که حقوقی را مورد مذاکره قرار دهند که متعلق به آنان است و از نظر تاریخی و حقوقی غیرقابل

چالش می‌باشند به سبب این برداشت ابهام انگیز و غیر معقول است که کلیتون به دنبال شکست مذاکرات کمپ دیوید اعلام کرد که نمی‌شود به توافق رسید "اگر ضرورت بر این قرار گیرد که یک طرف (فلسطین) بگوید که من به طور کامل منافع طرف دیگر را در هم شکستم".^(۳) امریکا برای رسیدن به هدف کلی سیاست خود در منطقه که حفظ ثبات است در کنار اسرائیل که هدف کلی سیاست خود را در منطقه دست‌یابی به مشروعیت قرار داده است با گذاشتن هزینه سنگین انسانی و مادی آن بر دوش مردم فلسطین که "در چارچوب حقوق بین‌الملل، قانون را در کنار خود دارند توانسته‌اند آنها را وادار به واگذاری حقوق حقه خود در جهت رسیدن به صلح یکنند و فرایند تعدیل حقوق فلسطینی از تاریخ ژوئیه ۱۹۶۷ که اولین شهرک نشین یهودی در منطقه اشغالی ایجاد شد حرکت خود را آغاز کرد".^(۴) و به تدریج با تغییر شرایط بین‌المللی، وابستگی شدیدتر رهبران کشورهای عربی به امریکا، قدرتمندتر شدن اسرائیل، از بین رفتن انسجام بین فلسطینی به جهت رقابت‌های ایدئولوژیک در داخل ساختار رهبری فلسطین و اضمحلال رقابت ایدئولوژیک بین دو ابر قدرت، تشدید گردید. فرایند عقب‌نشینی رهبران فلسطینی را از اصول اعلام شده اولیه و حقوق حقه فلسطینی‌ها را می‌توان به این شکل تصویر کرد:

۱. شورای ملی فلسطین - پارلمان فلسطین - در ۱۹۶۷ اعلام کرد که تنها راه رسیدن به آزادی فلسطین نبرد مسلحانه است.
۲. شورای ملی فلسطین در ۱۹۷۱ اعلام کرد که مبارزه مسلحانه اصلی‌ترین وسیله برای آزادسازی فلسطین است.
۳. شورای عالی فلسطین در ۱۹۷۴ اعلام کرد که مبارزه مسلحانه از مهم‌ترین ابزار برای آزادسازی فلسطین است.
۴. شورای عالی فلسطین در ۱۹۸۸ اعلام کرد که مبارزه مسلحانه برای آزادسازی فلسطین محکوم است.
۵. در توافق نامه غزه - اریحا در ۱۹۹۳ سازمان آزادی‌بخش فلسطین اعلام کرد که هدف استراتژیک این است که دولت مستقل فلسطین در مرزهای قبل از جنگ ۱۹۶۷ تشکیل شود.

سیاست خارجی مبتنی بر "اخلاق موقعیتی" در رابطه با مسأله فلسطین

نزاعی که تقریباً یک قرن پیش با آغاز مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین شروع شد، شروعی که مبتنی بر میراث مذهبی بود سبب ساز پاگیری تراژدی انسانی به جهت سیاست‌های دولت اسرائیل و شکل‌گیری تراژدی سیاسی پذیرش تحلیل حقوق حقه ملت فلسطین به وسیله رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین به جهت فشارهای امریکا است تراژدی انسانی در قالب بیش از سه و نیم میلیون پناهنده فلسطینی است که در کشورهای مختلف عرب و اردوگاه‌های آوارگان حضور دارند. حضور ۱/۱ میلیون پناهنده اردوگاه‌های پناهندگان و بیش از دو میلیون در کشورهای عربی تجلی نقشه تقسیم استعماری فلسطین در سال ۱۹۴۷ است. در ابتدای قرن بیستم از جمعیت نیم میلیونی فلسطین حدود ۹۵ درصد عرب بودند که ۹۹ درصد سرزمین را نیز در اختیار داشتند. (۵) حدود ۲۵۰۰۰ یهودی در بین ۵۰۰۰۰۰ عرب زندگی می‌کردند. (۶) براساس نقشه تقسیم فلسطین ۵۸۹۳ مایل مربع به یهودیانی که در سال ۱۹۴۷ حدود ۸/۶ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند تعلق گرفت و فلسطینی‌هایی که دو سوم جمعیت را تشکیل می‌دادند و بالغ بر ۱۳۲۷۰۰۰ هزار نفر بودند حدود ۴۴۷۶ مایل مربع زمین تعلق گرفت. (۷) به دنبال جنگ ۱۹۴۸ میزان ۵۵ درصد خاک فلسطین که به وسیله اسرائیل قبلاً غصب شده بود به ۷۷ درصد افزایش یافت که این خود بی‌خانمانی فراوان‌تری را به دنبال داشت. این روند با جنگ ۱۹۶۷ تشدید شد به این نحو که اسرائیل ۲۰۷۸۰ مایل مربع سرزمین جدید را نیز از اعراب تصرف کرد و به کنترل خود درآورد. (۸)

این معضل عظیم انسانی که بازتاب مستقیم سیاست اسرائیل بوده است به عنوان محور اصلی و اساس ایجادکننده بحران تا سال ۱۹۷۸ و شروع انتفاضه‌ی اول از توجه طراحان سیاست خارجی امریکا به کنار ماند. چراکه آنان اعتقاد داشتند که "مشکلاتی که ملت‌های خاورمیانه را در بر گرفته است، فراوان و متفاوت می‌باشند." (۹) به همین جهت فلسطینی‌ها را به عنوان "مردم" در ارزیابی‌های خود به عنوان علت اصلی بحران در منطقه در نظر نمی‌گرفتند. فلسطینی‌ها در رابطه با عملکردشان به عنوان "تروریست" مطرح می‌شدند و در رابطه با موقعیت‌اشان یعنی "عرب تحت اشغال" و یا "پناهنده" در معادلات طراحان سیاست خاورمیانه‌ای امریکا مطرح نمی‌گشتند، در حالیکه با توجه به مفروضات شکل دهنده لیبرالیسم امریکا زندگی غیرانسانی تعدادی وسیع

از مردم در بیغوله‌هایی به نام اردوگاه و خشونت حاکم بر روابط اسرائیل با مردم بومی زیر کنترل خود، می‌بایستی طغیان انسانی آنها را سبب گردد. ولیکن چنین الزامی عینیت نیافت. فلسطینی‌ها در نیافتند که چرا آنها می‌بایستی جبران مافات برای یهودکشی دوران نازی‌ها بکنند... فلسطینی‌ها در نیافتند که چرا برای یهودیان منصفانه نبود که در یک دولت واحد فلسطینی در اقلیت باشند اما برای تقریباً نصف جمعیت فلسطین این منصفانه بود که به یک اقلیت در تحت حکومت بیگانه تبدیل شوند.^(۱۰) سیاست خارجی امریکا در رابطه با مسأله فلسطین در عین تهی بودن از مفهوم عدالت سرشار از "وارونه رویداد" بوده است که طبیعت "ساختار به شدت هرج و مرج گونه نظام بین‌الملل"^(۱۱) آن را امکان پذیر ساخته است. عدم توجه به عدالت در رابطه با مسأله فلسطین باز تاب حاکمیت "اخلاق موقعیتی" در عملکرد سیاست خارجی امریکا است. امریکا بیش از ۷۸ روز در قالب اتحادیه ناتو به بمباران کشور یوگسلاوی پرداخت تا این کشور را مجبور به احترام به حقوق حقه مردم کوزوو کند ولیکن همین کشور کوچکترین اقدامی در قبال اسرائیل که "... نه تنها مداوماً حق مردم فلسطین برای تعیین سرنوشت خود را زیر پا گذاشته است بلکه حقوق بین‌الملل را نیز با اشغال غیرقانونی اراضی که به وسیله زور به دست آمده است زیرا پانهاده است"^(۱۲) صورت نداده است.

امریکا با وجود این که در برقراری صلح بین فلسطینی‌ها و اسرائیل موفق نبوده است چرا که "در تمامی کوشش‌ها برای صلح معضل و مشکل فراگیر این است که بتوان عدالت فردی را با منفعت عمومی مرتبط ساخت"^(۱۳) ولیکن در وادار سازی و سوق دادن رهبران فلسطینی در عقب‌نشینی از مواضع اولیه خود و حقوق حقه ملت فلسطین و در نهایت نادیده انگاشتن "خاستگاه مهاجر - مستعمراتی اسرائیل" توفیق فراوان داشته است.^(۱۴) این خط مشی چارچوب کلی سیاست را در این منطقه برای سیاستمداران امریکایی به وجود آورده است. سیاست امریکا از ابتدا بر اساس عدم شناسایی مردم فلسطین به عنوان مردمی مجزا و متفاوت بوده است. در ابتدا امریکا اعلام کرد که آنان بخشی از اعراب هستند و فاقد شخصیت مجزا می‌باشند و می‌بایستی در سرزمین‌های عربی سکونت داده شوند. این سیاست در واقع برداشتی از سیاست اسرائیل در رابطه با مسأله آوارگان بود. اسرائیل هم اعتقاد داشت که فلسطینی‌ها می‌بایستی در کشورهای عربی باقی بمانند چرا که "... این کشورها میزان فراوانی زمین خوب و آب در اختیار دارند

و نیازمند نیروی کاری فزون‌تر می‌باشند.^(۱۵) بین سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۷۵ آمریکا، فلسطینی‌ها را یا به عنوان "آواره" نگاه کرد و یا به عنوان "تروویست". تنها بعد از اعلامیه ۱۹۷۵ وزارت امور خارجه آمریکا نگرش به مسأله فلسطین دچار تحول گردید.

نگرش جدید به موضوع فلسطین به عنوان قلب بحران

به دنبال سیاست تنش‌زدایی "جستجو برای روابط سازنده‌تر"^(۱۶) در بستر واقعیت فقدان "عدم وجود تمامی منافع متعارض"^(۱۷) و وقوف بر این که "یکی از ویژگی‌های حاکمیت حق عوض کردن عقیده می‌باشد"^(۱۸) دولت آمریکا در اواخر حکومت خود و وزارت هنری کیسینجر، تحلیل مسأله فلسطین و معضل اعراب و اسرائیل را در قالب معیارهای جنگ سرد و عدم توجه به مشکل فلسطین را مغایر با منافع خود و برخلاف واقعیات حاکم بر منطقه یافت با توجه به این مسأله در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۷۵ هارولد ساندرز مسؤول خاورمیانه وزارت خارجه آمریکا بدون هراس از این که "متهم به یهودی ستیزی"^(۱۹) شود که غالباً به کسانی که در ساختار طراحی سیاست خارجی آمریکا با نگاه انتقادی به سیاست اسرائیل نگریسته‌اند اطلاق شده است - اعلام کرد که "... بعد فلسطینی نزاع اعراب و اسرائیل در واقع قلب این نزاع می‌باشد."^(۲۰) این اظهار نظر را هرچند که به مفهوم تغییر سیاست آمریکا نباید قلمداد کرد ولیکن اهمیت روانی پذیرش واقعیت وجود مردم فلسطین به عنوان یک عنصر محوری مناقشه غیرقابل انکار می‌باشد. این شروع تحول نگرش و تأیید واقع‌گرایانه وزیر خارجه از نیاز به وجود رهیافتی متناسب بانیا‌های منطقه‌ای بود.^(۲۱) توجه به شکل فلسطین در واقع تنها بیان واقعیتی بود که به جهت فشارهای اسرائیل و الزامات جنگ سرد امکان تجلی نیافته بود. چه این را نمی‌شود نادیده گرفت که بیشترین ضربه را از نزاع اعراب و اسرائیل مردم فلسطین خورده بودند چراکه آنها خانه و کاشانه خود را از دست داده‌اند و آواره گردیده‌اند. در حالی که اعراب تنها بخشی از سرزمین خود را از دست داده‌اند بدون اینکه آواره گردند. تاسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ همراه با آوارگی نیمی از جمعیت فلسطین بود و سه چهارم سرزمین هم به دست اسرائیل افتاد و به دنبال جنگ ۱۹۶۷ یعنی ۱۹ سال بعد یک چهارم باقیمانده هم به وسیله اسرائیل تصرف شد و بر تعداد آوارگان افزوده شد.

باید در نظر داشت که ارزیابی جدید و متفاوت از سوی وزارت خارجه به هیچ عنوان به

مفهوم اقدام جدید از سوی آمریکا نبود و کیسینجر برای این که همچنان حمایت آمریکا از اسرائیل را نشان دهد اعلام کرد که دولت آمریکا با رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین مذاکره و ملاقات نخواهد کرد مگر این که عرفات اولاً موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسد که این خود به مفهوم پذیرش حضور اسرائیل در مرزهای قبل از متصرفات ۱۹۶۷ بود ثانیاً این سازمان می‌بایستی قطعنامه‌های شماره ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل را بپذیرد که این نیز به مفهوم پذیرش این مسأله می‌باشد که فقط باید از پناهندگان صحبت شود و از تمامی مردم فلسطین صحبتی به میان نیاید. در ۱۹۸۵ کنگره آمریکا شرط سومی را نیز اضافه نمود و آن هم محکومیت تروریسم به وسیله سازمان آزادی بخش بود. شروط کیسینجر برای مذاکره بیانگر نگاه مثبت او به نیازها و خواست‌های دولت اسرائیل می‌باشد. اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل در خصوص او اعلام کرد که "کمک‌های کیسینجر در جهت امنیت اسرائیل از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار می‌باشد."^(۲۲) تاکید دوباره کیسینجر در خصوص مبانی سیاست آمریکا حکایت از این می‌کرد که "تفاوت‌های رویدادی" و تفاوت‌های ماهوی همچنان بین فلسطینی‌ها و آمریکا ادامه دارد و دگرگونی تنها در زوایای نگرش و جهت‌گیری ارزیابی‌ها می‌باشد.

انتفاضه اول و تحلیل تدریجی تفاوت‌های ماهوی

انتفاضه اول در سال ۱۹۸۷ برای اولین بار آمریکا را به این سو سوق می‌دهد که مذاکره دو جانبه بین اسرائیل و فلسطینی‌ها را ضروری احساس کند. اظهارات مسؤولان وزارت خارجه آمریکا در ۱۹۷۵ در خصوص پذیرش واقعیت وجودی فلسطین بود و این که باید جایگاه خاص آن را به عنوان هسته اصلی و کانون در نظر داشت. چرا که مناقشه اعراب و اسرائیل پایان نمی‌یابد مگر این که در ابتدا مشکل فلسطینی‌ها حل گردد. موافقتنامه بین مناخیم بگین و انور سادات که با معاضدت جیمی کارتر به امضا رسید به خوبی نشان داد که هرچند بین اسرائیل و یکی از همسایگان عرب صلح برقرار گردیده است اما مناقشه همچنان ادامه دارد. در سال ۱۹۸۷ مردم فلسطین برای اولین بار بدون تشویق سازمان آزادی بخش، در پی کشتار تعدادی از فلسطینی‌ها به طور خودجوش قیام کرده و خواهان خروج اسرائیل از مناطق اشغالی گردیدند و به دنبال این قیام بود که عرفات از فرصت پیش آمده حداکثر استفاده را کرد و رهبری را به دست گرفت و خواهان

تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی برای حل مشکل فلسطین گردید و رونالد ریگان و وزیر خارجه‌اش جورج شولتز که نظرات بسیار مثبت و دوستانه آنان نسبت به اسرائیل از نظر دولتمردان یهودی دور نبود^{۲۳} و از زمره نزدیک‌ترین دوستان اسرائیل از میان ساکنان کاخ سفید و وزارت خارجه محسوب می‌شدند^{۲۳} گفتگوی مستقیم را ضروری و الزامی تشخیص دادند. ریگان که در جهت منافع اسرائیل از هیچ اقدامی خودداری نکرده بود و حتی در سال ۱۹۸۱ اعلامیه مربوط به وجود روابط استراتژیک^{۲۴} با اسرائیل را تایید نمود، از جورج شولتز خواست که شرایطی را ایجاد کند که کنترل انتفاضه از طریق شروع مذاکرات دوجانبه تسهیل شود. شولتز هم در این جهت اعلام کرد که امریکا "حقوق مشروع" فلسطینی‌ها را به رسمیت می‌شناسد و فلسطینی‌ها می‌بایستی در قالب هیأت نمایندگی اردن در مذاکرات شرکت نمایند و فلسطینی‌ها می‌بایستی حل مشکلات خود را در قالب مذاکرات دوجانبه و راه‌حل‌های دو-دولتی جستجو کنند و از گفتگو در مورد برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی برای حل و فصل مسأله فلسطین خودداری کنند چرا که امریکا نمی‌خواست جنبه بین‌المللی به مسائل بدهد و تمایل نداشت که اسرائیل را در موقعیتی قرار دهد که مجبور شود به الزامات و قوانین بین‌المللی که محققاً میزان اثرات حمایت امریکا از اسرائیل را کاهش می‌داد تن در دهد. در کنفرانس سران عرب در الجزایر در همان سال مقامات فلسطینی به طور تلویحی تمایل مثبت خود را برای پذیرش قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ نشان دادند و این از نظر امریکا بسیار مهم بود چرا که قطعنامه‌ی ۲۴۲ سازمان ملل که در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ به تصویب رسید تائیدی بود بر قانونی بودن مرزهای سال ۱۹۴۸ و طرح استعماری تقسیم فلسطین در سال ۱۹۴۷ امریکا با توجه به نظر مساعد فلسطینی‌ها برای قانع ساختن اردن در جهت تائید این قطعنامه و پذیرش آن قول داد که تلاش کند "ساحل غربی به اردن برگشت داده شود."^{۲۵} بر همین اساس بود که ریگان اعلام کرد که قطعنامه ۲۴۲ اساس کوشش‌های صلح جویانه خاورمیانه‌ای امریکا می‌باشد.^{۲۶}

به دنبال کنفرانس الجزایر عرفات در پارلمان اروپا در استراسبورگ حضور پیدا کرد و در نطقی در سپتامبر ۱۹۸۸ اعلام کرد که حاضر است با اسرائیل براساس قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ مذاکره کند و این که تروریسم را در تمامی اشکال آن رد می‌کند. این حرکت عرفات به خوبی موفقیت سیاست امریکا را در سوق دادن فلسطینی‌ها به طرف خواست‌های همیشگی اسرائیل

نشان می‌داد. این خواست‌ها عبارت بودند از:

۱. قبول مشروعیت تقسیم فلسطین در سال ۱۹۴۷
۲. قبول مشروعیت مرزهای بعد از جنگ ۱۹۴۸ که منجر به آوارگی میلیون‌ها فلسطینی و اشغال نزدیک به ۷۷ درصد خاک فلسطین گردید
۳. قبول مشروعیت موجودیت اسرائیل به عنوان یک دولت غیر غاصبه
۴. قبول مشروعیت ادعاهای دولت اسرائیل که یهودیان دارای حقوق تاریخی بر فلسطین می‌باشند که حدود و ثغور آن را توجیحات و ادعاهای مذهبی تعیین می‌کنند که فراتر از الزامات حقوق بین‌الملل و منشورهای حقوق بین‌الملل می‌باشد.
۵. قبول مشروعیت حقوق ناشی از کتاب مقدس یهودیان که متضمن از دست رفتن حقوق بین‌المللی مردم فلسطین می‌گردد.

تمایل فراوان عرفات و دیگر رهبران شاخه فتح سازمان آزادی بخش فلسطین در جهت حل و فصل شکل دو-دولتی فلسطین سبب گردید که در نوامبر ۱۹۸۸ شورای ملی فلسطین- پارلمان- در بیانیه‌ای اعلام دارد که اولاً تروریسم را رد می‌کند ثانیاً قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ را می‌پذیرد. در این بیانیه به منشور ۱۹۶۸ شورای ملی فلسطین که در آن عقب راندن یهودیان را خواستار شده بود، هیچگونه اشاره‌ای نشده بود با وجود تمامی این امتیازات و تعدیل سیاست‌ها، امریکا اعلام کرد که عرفات به اندازه کافی جلو نرفته است و می‌بایستی تروریسم را نه تنها رد کند بلکه باید تمامی اشکال آن را محکوم هم بکند. بنابراین دولت امریکا از دادن روایت به عرفات برای حضور در مجمع عمومی سازمان ملل خودداری کرد. در نتیجه مجمع عمومی در ۱۳ دسامبر ۱۹۸۸ در ژنو تشکیل شد تا عرفات بتواند حضور پیدا کند. در ژنو عرفات تمامی پیش شرط‌های امریکا را اجابت کرد و اعلام کرد که اولاً سازمان آزادی بخش فلسطین تروریسم را در تمامی اشکال آن محکوم می‌کند و ثانیاً حق اسرائیل را در مرزهای امن به رسمیت می‌شناسد و ثالثاً قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ را می‌پذیرد.^(۲۷)

سیاست مبتنی بر تبدیل تهدیدها به فرصت‌ها و بالعکس

حال ما شاهد هستیم که تفاوت‌های ماهوری بین فلسطینی‌ها و امریکائی‌ها به شدت کاهش می‌یابد هر چند که هنوز تفاوت‌های رویدادی وجود دارند ولیکن معضل مهم که همان پذیرش مشروعیت اسرائیل در اشکال مختلف می‌باشد به طور صریح مورد پذیرش سازمان آزادی‌بخش قرار گرفت و به دنبال این اقدام برای اولین بار به دنبال شرط گذاری کیسینجر مقامات امریکایی و فلسطینی به گفتگو می‌نشینند و رابرت پلتر^۱ سفیر امریکا در تونس با نماینده فلسطینی به مذاکره می‌پردازد. البته مسأله‌ای را که باید به آن توجه کرد این می‌باشد که گرچه امریکا به جهت شروع انتفاضه اول در دسامبر ۱۹۸۷ ضرورت گفت و شنود با فلسطینی‌ها را درک می‌کند ولیکن ظرافت سیاست آنان در این بود که تهدیدهای ناشی از انتفاضه را به فرصت تبدیل کردند و امتیازات حیاتی فراوان از عرفات در جهت تامین منافع خود و منافع متحد استراتژیک خود یعنی اسرائیل به دست آوردند. سخنان عرفات در ژنو بر آوردن نیازهای اساسی اسرائیل را که از زمان تاسیس این کشور به دنبالش بوده است را ممکن ساخت. اما عرفات برعکس، فرصت‌های ایجاد شده به جهت شروع انتفاضه را به تهدید برای ملت فلسطین تبدیل ساخت. باتوجه به سیاست امریکا در منطقه که برقراری و تداوم ثبات می‌باشد عرفات این فرصت را داشت که از انتفاضه برای تهدید به ثبات زدایی و فشار آوردن بر متحدان اصلی امریکا یعنی مصر و عربستان با تهدید ایجاد قیام‌های منطقه‌ای استفاده کند، تا امریکا باتوجه به تهدید منافع خود کشور اسرائیل را برای امتیاز دادن تحت فشار قرار دهد. اما این فرصت تبدیل به گسترده‌تر شدن اختلافات میان گروه‌های مختلف فلسطینی و تحلیل تدریجی انسجامی بود که در سال ۱۹۶۴ با تشکیل سازمان مقاومت فلسطین شکل گرفته بود. عرفات با از دست دادن فرصت برای دست‌یابی به حقوق حقه مردم فلسطین در دوران جنگ سرد با استفاده غیر متبحرانه از کارت شوروی و عدم توانایی او در بهره‌مندی سیاسی مناسب از انتفاضه‌ی اول به ناگهان موقعیت خود را در اوایل دهه ۱۹۹۰ تضعیف شده یافت. سقوط اتحاد جماهیر شوروی به عنوان عامل متوازن کننده قدرت امریکا در منطقه خاورمیانه و شکست صدام از امریکا در جنگ کویت و بی‌معنی شدن سیاست موضوع تیندگی^۲ صدام- خروج نیروهای عراقی از کویت در قبال خروج نیروهای اسرائیلی از نوار غزه و

1. Robert Pelletreau

کرانه غربی رود اردن - انزوای سیاسی و دیپلماتیک را برای عرفات به ارمغان آورد و او را بیش از پیش مستعد دادن امتیاز ساخت، هر چند که بسیاری از مشاوران او به غلط انتظار داشتند که به دنبال اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی کشور اسرائیل اهمیت استراتژیک خود را برای امریکا از دست بدهد و این امکان ایجاد شود که امریکا در سیاست‌های خود در قبال حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل تجدید نظر نماید. اما سقوط کمونیسم نه تنها رفتار خصمانه امریکا را به سوی فلسطینی‌ها تعدیل نساخت بلکه حمایت از اسرائیل را شدیدتر و افزونتر ساخت.

سقوط کمونیسم، شروع دموکراسی در اروپای شرقی، مقاومت در برابر نیازهای توسعه طلبانه عراق و اختلاف بین جورج بوش با اسرائیل در خصوص عدم تضمین امریکا از وام ۱۰ میلیارد دلاری به اسرائیل به سبب مخالفت امریکا با شهرک سازی در نوار غزه و کرانه غربی سبب گردید که امریکا توجه چندانی به نیازهای عرفات و خواست‌های ملت فلسطین ننماید. در کنار این واقعیت نباید فراموش کرد که تفاوت‌های رویدادی در اواخر حکومت بوش تقریباً از بین رفت چرا که پاگیری کنفرانس مادرید در اکتبر سال ۱۹۹۱ شروع مذاکره مستقیم با حضور فلسطینی‌ها بود. کنفرانس مادرید که پاگیری آن حاصل توافق شوروی و امریکا بود هنگامی آغاز به کار کرد که شوروی تقریباً دیگر وجود خارجی نداشت و در نتیجه چارچوب کنفرانس با توجه به منافع امریکا شکل گرفت. امریکا به طور مستقیم در مذاکرات دوجانبه شرکت نکرد ولیکن به عنوان تسهیل کننده مذاکرات دوجانبه نقش خود را ایفا کرد. هر چند کنفرانس مادرید نتیجه‌ای نداشت اما سبب شد که کانال غیررسمی مذاکرات در اسلو در سپتامبر ۱۹۹۳ تشکیل شد که در نهایت منجر به صدور اعلامیه "بیانیه اصول" در قالب موافقتنامه غزه - اریحا در سپتامبر ۱۹۹۳ بین سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دولت اسرائیل گردید، که مبتنی بود بر ۱. شناسایی اسرائیل به وسیله سازمان آزادی‌بخش فلسطین ۲. شناسایی یک تمامیت فلسطینی خودگردان با قدرت اجرایی محدود به وسیله دولت اسرائیل.

واقع‌گرایی انفعالی و ایده الیسم انفعالی

"بیانیه اصول" سنگ بنای سیاست فلسطینی حکومت کلینتون قرار گرفت و آن را محور حل و فصل چهار معضل مورد اختلاف بین فلسطینی‌ها و اسرائیل قرار داد که عبارتند از: ۱. آب

۲. پناهندگان ۳. حق بازگشت ۴. بیت‌المقدس. کلیتون رئیس جمهور دمکرات آمریکا با توجه به الزامات داخلی آمریکا و این که یهودیان در کنار سیاه‌پوستان قابل اطمینان‌ترین و مطمئن‌ترین حامیان حزب دمکرات می‌باشند سیاست حمایت از اسرائیل و تثبیت این حکومت را در غیاب یک ابرقدرت موازنه‌گر به شدت ادامه داد و آن را تشدید کرد. اما واقعیات جدید منطقه در جهتی متفاوت با سیاست‌های کلی و منافع آمریکا حرکت می‌کردند و این سببی شد که آمریکا راغب‌تر و شدیدتر برای ادامه مذاکرات بین اسرائیل و دولت خودگردان بکوشد. واقعیات جدید وضع متزلزل اسرائیل در جنوب لبنان و افزایش محبوبیت و قدرت گروه اسلامی حماس در کرانه غربی و نوار غزه بودند. اسرائیل در ۱۹۷۸ با تصرف ۶ مایل عمق در لبنان به عنوان "منطقه امنیتی"^(۲۸) حضور خود را اعلام کرده بود. در ۱۹۸۲ با هجوم گسترده نیروهای اسرائیلی این کشور عمق نفوذی خود در جنوب لبنان را به ۱۲ مایل رساند و تقریباً ۱۰ درصد از خاک این کشور تحت کنترل دولت اسرائیل قرار گرفت. اما در نهایت به جهت مقاومت مردمی در جنوب لبنان نخست وزیر اسرائیل ایهود باراک دستور عقب‌نشینی را به نیروهای اسرائیلی صادر کرد و این تقریباً اولین شکست نظامی و عقب‌نشینی اسرائیل در برابر اعراب بود. در کنار این وضعیت در داخل منطقه تحت حکومت دستگاه عرفات به جهت امتیازات فراوان عرفات به اسرائیل و عدم دستیابی به نتایج ملموس در قبال این امتیازات گروه‌های مخالف عرفات بالاخص گروه حماس نفوذ و اقتدار خود را در بین مردم به شدت افزایش دادند.

افزایش حضور حماس در منطقه تحت کنترل عرفات آمریکا را به شدت نگران این ساخت که ممکن است کنترل از دست عرفات خارج شود. با توجه به این دو واقعیت بود که کلیتون گروه‌های فلسطینی و اسرائیلی را به دور میز مذاکره در مرینلند کشاند که در نهایت به امضای موافقتنامه وای^۱ در اکتبر ۱۹۹۸ منجر شد. اصول کلی موافقتنامه این بود که اولاً دولت اسرائیل تا پایان ماه فوریه ۲۰۰۰ به طور کامل از کرانه غربی خارج شود و ثانیاً مذاکرات در جهت تعیین وضعیت نهایی موضوعات شهرک نشین‌ها، مرزها، بیت‌المقدس و آب ادامه یابد.^(۲۹)

تلاش کلیتون برای به سرانجام رسانیدن مذاکرات صلح به دنبال پایان مذاکرات مرینلند همچنان با بن بست مواجه بود چراکه عرفات قادر نبود چیزی را که امریکائی‌ها از او می‌خواستند

1. Wye

تحويل دهد. سیاست عرفات ترکیبی از واقع‌گرایی انفعالی و ایده‌آلیسم انفعالی می‌باشد. به همین جهت او قادر نمی‌باشد که در ترغیب فلسطینی‌ها برای مصالحه نهایی با اسرائیل به توفیق دست یابد. او از سویی درک می‌کند که امریکا به عنوان تنها ابرقدرت مطرح در خاورمیانه، تنها کشوری است که می‌تواند اسرائیل را وادار به امتیاز دادن بکند. این کشور در عین حال مصر را که قطب نظامی جهان عرب است و عربستان را که قطب مالی جهان عرب می‌باشد را نیز به عنوان دوست و متحد در منطقه دارا می‌باشد. او سیاست واقع‌گرایی انفعالی را پیشه ساخته است چرا که توانایی استفاده بهینه از امکانات در دسترس را برای تغییر سیاست‌های مصر و عربستان و بالتبع تحت فشار قراردادن امریکا را ندارد. از طرف دیگر او باید به خواست‌ها و نیازهای انسانی مردم فلسطین جواب دهد که از سال ۱۹۴۷ تاکنون خواهان بازگشت به سرزمین‌های اجدادی خود می‌باشند و زندگی در اردوگاه‌ها را که مملو از یاس و فقر می‌باشد شایسته انسان نمی‌دانند. او با وجود آگاهی و وقوف به این مسأله با شخصی و فردی کردن سیاست خارجی دولت خودگردان عملاً خود را از حمایت گروه‌های وسیعی از فلسطینی‌ها که مخالف روش‌های اقتدارگرایانه و غیردمکراتیک او در طراحی سیاست خارجی هستند محروم ساخته است.

راه حل جمعیتی برای مشکل ارضی

به دنبال انتشار اعلامیه برلین در مارس ۱۹۹۹ به وسیله شورای اروپا در خصوص "حقوق غیرمشروط حاکمیت مردم فلسطین" امریکا احساس کرد که برای جلوگیری از ورود جامعه اروپایی به پای میز مذاکرات صلح خاورمیانه که محققاً وضعیت را در جهت مخالف منافع اسرائیل بسیار سخت خواهد کرد برای جلوگیری از تضعیف بیش از اندازه عرفات در رابطه با نیروهای اسلامی داخل جنبش مقاومت دولت کلنتون در ۵ ژوئیه سال ۲۰۰۰ خواهان برگزاری مذاکرات کمپ دیوید برای حفظ فرایند مذاکرات صلح گردید. در تاریخ ۱۱ ژوئیه مذاکرات با حضور ایهود باراک و عرفات و امریکا به عنوان میانجی آغاز گردید، اساس پیشنهادات امریکا به طرفین مذاکره برقرار زیر بودند:

۱. یک دولت فلسطینی در ۹۵ درصد خاک کرانه غربی ایجاد شود و ۵ درصد باقی مانده در اختیار دولت اسرائیل قرار گیرد.

۲. حرکت آزاد بین شهرک‌نشین‌های پراکنده اسرائیلی که تحت کنترل فلسطینی‌ها قرار دارند انجام بگیرد.
۳. برای حرکت آزاد نیاز به ایجاد جاده است پس می‌بایستی یک شبکه امنیتی ایجاد شود که حرکت را در نواحی مختلف امکان‌پذیر سازد.
۴. اسرائیل اعلام دارد که از درد و آلام پناهندگان فلسطینی متاسف است، اما هیچگونه مسؤولیتی را عهده‌دار نمی‌شود و تنها به بعضی از خانواده‌ها تحت برنامه "وحدت دوباره خانواده‌ها" اجازه بازگشت به اسرائیل را خواهد داد.
۵. پناهندگان می‌بایستی در محل سکونت فعلی خود بمانند. عده‌ای از آنان در کشورهای استرالیا، امریکا و کانادا مستقر خواهند شد و بقیه هم خسارت دریافت خواهند کرد.
۶. تحت هیچ شرایطی "حق بازگشت" و قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل امکان‌پذیر نمی‌باشند.
۷. یهودیان در مناطق شرقی بیت المقدس می‌بایستی با یهودیان ساکن مناطق غربی ارتباط داشته باشند و رفت و آمد کنند و یهودیان مناطق شرقی می‌بایستی تحت کنترل دولت اسرائیل باشند.^(۳۰)

مذاکرات بعد از ۱۵ روز با شکست مواجه شد چرا که عرفات تشخیص داد که قادر نیست پیشنهادات ارائه شده را برای مردم فلسطین توجیه کند و حمایت آنان را به دست آورد. چارچوب کلی طرح‌های ارائه شده مخصوصاً در رابطه با بیت المقدس مبتنی بر راه حلی جمعیتی برای حل مشکلی ماهیتاً ارضی بود که پذیرش آن نیازمند سرمایه سنگین سیاسی می‌بود که عرفات محققاً فاقد یک چنین سرمایه‌ای بود چرا که او نمی‌توانست به مردم فلسطین بقبولاند که در قبال حوادث پنجاه و سه سال گذشته "دولت اسرائیل هیچگونه مسؤولیت قانونی را نخواهد پذیرفت."^(۳۱)

واکنش امریکا و انتفاضه‌ی دوم

عدم تحصیل هیچگونه نتیجه ملموس از تشدید تماس‌ها بین ایهود باراک با عرفات و عدم جوابگویی خوش‌بینی‌های ارائه شده به وسیله رهبران فلسطینی به دنبال شکست بن‌جامین نتانیاهو رهبر دست راستی در برابر ائتلاف چپ به رهبری ایهود باراک در خصوص احتمال

فراوان تر و بیشتر برای توافق و تشدید فعالیت های گروه های مخالف با روند مذاکرات دو جانبه بین اسرائیل و حکومت خودگردان شرایط انفجار آمیزی در نواحی تحت کنترل حکومت عرفات به وجود آورد. حضور و بازدید آریل شارون رهبر حزب لیکود در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ از مکان های مقدس در شرق بیت المقدس آتش لازم برای انفجار را فراهم آورد. انتفاضه دوم از تاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ به دنبال خروج مردم از مسجد الاقصی بعد از پایان نماز جمعه شروع گردید که منجر به کشته شدن پنج فلسطینی و مجروح شدن نزدیک به دویست نفر گردید. انتفاضه اول که به دنبال کشته شدن چندین فلسطینی به دست سربازان اسرائیلی و در دوران سیطره جنگ سرد حادث شد برعکس انتفاضه دوم در دورانی آغاز گردید که تقریباً شاهد سیطره یکه تازانه ای امریکا در منطقه هستیم و دیگر ویژگی انتفاضه دوم این است که حرکت سیاسی باعث ایجاد آن گردید و حرکت نظامی نقشی در شکل گیری آن نداشته است. آغاز و شدت انتفاضه دوم آنچنان برای کلیتون غیرمنتظره بود که او با وجود این که آخرین روزهای حضور خود را در کاخ سفید می گذراند و پیروزی جمهوری خواهان هم شکست معاون او را قلم زده بود که تاکیدی بر عدم توانایی سیاسی او بودند ولیکن در جهت خاموش ساختن انتفاضه پیشنهادات جدیدی را به عرفات ارائه نمود و اعلام کرد که این پیشنهادات تنها "موقف های صلح" هستند و بهترین فرصت برای صلح همیشگی خواهند بود چرا که با خروج او از کاخ سفید این پیشنهادات هم بی ثمر خواهند بود و بسیار مشکل خواهد بود که بتواند همین امتیازات را از جورج بوش به دست آورد. رئوس کلی طرح کلیتون عبارت بودند از:

۱. تاسیس یک دولت غیر نظامی در ۹۵ درصد کرانه غربی و تمامی نوار غزه؛
۲. واگذاری سه درصد زمین های اسرائیل در داخل مرزهای قبل از سال ۱۹۶۷ به دولت خودگردان فلسطینی؛
۳. حاکمیت دولت فلسطینی بر تمامی محله های عرب نشین بیت المقدس؛
۴. پناهندگان به خانه های خود در نوار غزه و کرانه غربی باز خواهند گشت و آنهایی که در سکونت گاه های فعلی باقی می ماندند خسارت دریافت خواهند کرد و هیچ فلسطینی به نواحی تحت حاکمیت دولت اسرائیل باز نخواهد گشت؛
۵. دولت اسرائیل در مرزهای خود و در خارج از منطقه به رسمیت شناخته شده و دولت

فلسطینی مشروعیت خواهد داشت.

با وجود فشارهای شدید بین‌المللی و ترغیب کلیتون رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین به دلایل بسیار واضح در تاریخ اول ژانویه ۲۰۰۱ اعلام کرد که به جهت ابهامات فراوان-۲۵ مورد ابهام- پیشنهادات کلیتون را نمی‌تواند بپذیرد. او اعلام کرد که به جهت این که پیشنهادات خواست‌های تاریخی و ملی "حق بازگشت" و حاکمیت بر بیت‌المقدس را برآورده نمی‌کند در بین مردم فلسطین مطلوبیت نخواهد داشت. هدف اصلی فلسطینیان حول محور تشکیل دولت مستقل فلسطینی در نوار غزه و کرانه باختری به پایتختی بیت‌المقدس می‌باشد.

هدف شخصی و فردی عرفات رویارویی با اسرائیل در داخل سرزمین‌های اشغالی و تلاش برای حفظ مذاکرات صلح می‌باشد. از زمان مذاکرات اسلو در ۱۹۹۳ تا آخرین روزهای حکومت کلیتون رهبر مقاومت فلسطین هیچ توفیقی را تجربه نکرده است. البته پیشنهادات ایهود باراک در طی مدت حکومت او نشان داد که اسرائیل در نهایت تشکیل دولت فلسطینی را خواهد پذیرفت به شرطی که عرفات بیت‌المقدس را به عنوان پایتخت اسرائیل بپذیرد.^(۳۲)

آریل شارون و جورج بوش واقعیات جدید منطقه

شدت انتفاضه و عمق آن از سویی موجب شد که عرفات فضای لازم را برای مانور سیاسی و احتمالاً قبول پیشنهادات کلیتون از دست بدهد، از سویی دیگر باعث شد که ایهود باراک هم زمان با پیروزی جورج بوش انتخابات زود هنگام را با اختلاف بیست و پنج درصد به رقیب کهنه کار خود آریل شارون واگذار نماید.^(۳۳) فضای سیاسی امروز در منطقه بسیار متفاوت می‌باشد چرا که از یک سو آریل شارون نشان داده است که اعتقاد به این دارد که برای رسیدن به صلح استفاده بدون تبعیض از زور مشروع و الزامی است و اینکه موثرترین حربه‌ها برای پیشبرد منافع اسرائیل متوسل شدن به زور می‌باشد. از طرف دیگر رئیس جمهور جدید امریکا اعلام کرده است که امریکا ترجیح می‌دهد که طرفین مناقشه خودشان راهی برای حل و فصل مشکلات بیابند و انتظار نداشته باشند که بوش مانند اواخر دوران کلیتون خودش را شخصاً درگیر مشکل

فلسطین بکنند. در این چارچوب وزیر خارجه امریکا کولین پاول^۱ در برابر مجلس نمایندگان اعلام کرد که امریکا می خواهد با عدم مداخله مستقیم در مناقشه بین فلسطینی ها و دولت اسرائیل وقت لازم را در اختیار شارون قرار دهد تا او سیاست خود را برای از سرگیری مذاکرات تنظیم نماید و امریکا محققاً بعد از تنظیم این برنامه است که نقش فعال تر و نظام یافته تری را در این رابطه به عهده خواهد گرفت.^(۳۴) البته نباید از نظر دور داشت که در طول انتخابات جورج بوش حساسیت بیشتری به نیازهای اعراب نشان داد و در این رابطه در تاریخ ۱۵ اکتبر ۲۰۰۰ حتی با رهبران امریکائیان عرب تبار هم ملاقات ترتیب داد.^(۳۵) این نشان می دهد که اعراب مقیم امریکا در صورت انسجام می توانند نقش حساسی در معادلات خاورمیانه بازی کنند بنابراین عرفات باید آگاه باشد که برای گرفتن امتیاز از دولت اسرائیل از طریق فشار آوردن به این دولت راه به جایی نمی برد چرا که شارون قبلاً اعلام کرده است که او "مذاکره زیر فشار خشونت و ترور انجام نمی دهد"^(۳۶) هر چند که نوار غزه و کرانه غربی بزرگترین بازارهای صادراتی اسرائیل می باشند و بالغ بر دو میلیارد دلار در سال عاید اسرائیل می سازد^(۳۷) پس برای رسیدن به حقوق حقه ملت فلسطین او می بایستی فشار را به دولت امریکا وارد بیاورد و این نیز هنگامی میسر است که کشورهای متحد عرب امریکا در منطقه منافع خود را همسو با منافع فلسطینی ها ببینند و امریکارا برای پاسخگویی به حقوق مردم فلسطین تحت فشار قرار دهند. مصر به عنوان قدرتمندترین کشور عرب از جهت فرهنگی و نظامی و عربستان ثروتمندترین کشور عرب که بیش از بیست و پنج درصد ذخایر نفت دنیا را در اختیار دارد^(۳۸) این قابلیت را دارند که منافع امریکارا در منطقه با خطر مواجه کنند. در نتیجه در موقعیتی هستند که بتوانند سیاست امریکارا نسبت به اسرائیل دگرگون کنند و آن را حساس تر نسبت به مسأله فلسطین نمایند.

کلام پایانی

در جهان سیاست این منافع می باشند که دوست و دشمن را تعیین می کنند و امریکا هم با توجه به این اصل بدیهی دوستان و دشمنان خود را انتخاب می کند. پس باید شرایطی فراهم شود که منافع امریکا ایجاب کند که دوستی فلسطینی ها را به دست آورد حتی در صورتی که این امر منجر به واکنش خصمانه اسرائیل گردد. دولت های قدرتمند عرب متحد امریکا می باشند و این

1. Collin Powel

مردم فلسطین هستند که می‌بایستی از ابزارهایی که در اختیار دارند به بهینه‌ترین وضع استفاده کنند تا امریکا این نیاز و الزام را احساس کند تا سیاست‌هایش را در رابطه با منافع مردم فلسطین تعیین کند. امریکا با استفاده از ابزارهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی که در اختیارش بوده توانسته است در طول چهار دهه گذشته فلسطینی‌ها را مجبور به تعدیل سیاست‌هایشان در رابطه با اسرائیل گرداند. پس بهترین راه برای فلسطینی‌ها این است که در یابند چگونه می‌توانند از منافع خود و دیگر کشورهای عرب در جهت تعدیل سیاست‌های امریکا در رابطه با نیازهای فلسطینی‌ها بهره‌برند. در ۱۹۷۱ نماینده امریکا در سازمان ملل اعلام کرد که "ما (امریکا) متأسف از کوتاهی اسرائیل در به رسمیت شناختن وظایف ناشی از چهارمین کنوانسیون ژنو می‌باشیم"^{۳۹} این اولین باری بود که مقامات امریکایی درباره یک موضوع مهم مانند شهرک نشین‌های اسرائیلی مخالفت خود را با سیاست‌های دولت اسرائیل ابزار می‌کردند. نماینده امریکا در سازمان ملل کسی نبود جز جورج بوش پدر، که این می‌تواند خود دلیلی باشد بر این که جورج بوش پسر هم می‌تواند کار پدر را حتی در سطحی وسیع‌تر و عمیق‌تر تکرار کند. اما این تنها در صورتی امکان‌پذیر است که فلسطینی‌ها و اعراب شرایطی را فراهم کنند که چنین اقدامی برای جورج بوش توجیه‌پذیر و عقلایی باشد. منافع ملی برای رهبران امریکا غالباً در رابطه با عقلایی بودن آن محک می‌خورند.

پژوهشگاه علوم و اطلاعات فراپژوهشی
پرتال جامع علوم انسانی

1. *Middle East International*, July 28, 2000, p. 20.
2. Edward R. Sheehan, (1976) *The Arabs, Israelis, and Kissinger: A Secret History of American Diplomacy in the Middle East*, New York: Reader's Digest Press, p. 199.
3. *Middle East International*, August 18, 2000, p. 19.
4. Aronson, Geoffrey, (1987) *Creating Facts: Israel, Palestinians and the West Bank*, Washington D.C: Institute for Palestine Studies, p. 16.
5. Khalid, Walidi, ed., (1987) *From Haven to Conquest: Reading in Zionism and the Palestine*

Problem Until 1948, Washington D.C: Institute for Palestine Studies, p. XXII.

6. Philip Mattar, (1990) *The Mufti of Jerusalem*, New York: Columbia University Press, p. 7.

7. Don Peretz, (1994) *Palestine Refugees: Their Problems and Future*, Washington, D.C: The Center for Policy Analysis on Palestine, p. 16.

8. Richard F. Nyrop, (Ed.), (1979) *Israel a Country Study*. Washington, D.C: U.S Government Printing Office, p. XIX.

9. Hillel, D. (1994) *Rivers of Eden: The Struggle for Water and the Quest for Peace in the Middle East*, New York: Oxford University Press, p. 280.

10. Walid Khalidi, (1987) *Before their Diaspora: A Photographic History of the Palestinians 1876-1948*, Washington, D.C: Institute for Palestine Studies P. 305.

11. Rourke, j. (1995) *International Politics on the world stage*, Guilford, Conn: Dushkin, p. 62.

12. Pascal Boniface, "Refelections on America as a world power: A European View", *Journal of Palestine Studies*, Spring 2000, p. 13.

13. John G. Stoessinger, (1976) *Henry Kissinger: The Anguish of Power*. New York: W.W. Norton and Company, p. 175.

14. Maxime Rodinson, (1973). *Israel: A Colonial- Settler state?*, New York: Pathfinder Book, p.9.

15. David Forsyth, (1972) *United Nations Peacemaking: The Conciliation Commission for Palestine*, Baltimore: John Hopkins University Press, p. 127.

16. Wesley M. Bagby, (1999) *America's International Relations Since World War I*, New York: Oxford University Press, p. 296.

17. Morgenthav, H. (1973) *Politics Among Nations: The Struggle For Power and Peace*, New York: Alfred Knopf, p. 8.

18. Henry Kissinger, (1979) *White House Years*, Boston: Little, Brown, p. 346.

19. Richard B. Parker, "The Arabists", *Journal of Palestine Studies*. Vol. 24, Autumn 1994, p. 72.

20. Luckacs Yehuda, (Ed.), (1992) *The Israeli- Palestinian Conflict: A Documentary Record*, New York: Cambridge University Press, p. 61.

21. William B. Quandt, (1977) *Decade of Decisions: American Policy Toward the Arab Israeli Conflict*, Berkeley: University of California Press, p. 278.
22. Yitzhak Robin, (1979) *The Robin Memoir*, Boston: Little, Brown, p. 261.
23. *Journal of Palestine Studies*, Vol. 16, Summer 1987, p. 95.
24. John Norton Moore, (Ed.), (1991) *The Arab- Israeli Conflict: The Difficult Search for Peace 1975-1988* Princeton, N.J: Princeton University Press, p. 1966.
25. Henry Kissinger, (1979) *White House Years*, Boston: Little, Brown, p. 345.
26. Jody etal Boudreault, (1992) *U.S. Official Statements Regarding UN Resolution 242*, Washington, D.C: Institute for Palestine Studies, p. 132.
27. *Journal of Palestine Studies*, Spring 1989, p. 181.
28. Seth Tillman, (1982) *The United States in the Middle East: Interests and obstacles*. Bloomington, Ind.: Indiana University Press, p. 184.
29. *The Economist*, sep 4th 1999, p. 41.
30. *Middle East International*, July 28, 2000. p. 8.
31. *Middle East International*, August 18, 2000. P. 18.
32. *The Economist*, Nov. 6th 1999, p. 52.
33. *The Economist*, Feb. 10th 2001, p. 43.
34. روزنامه همشهری، شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۷۹، صفحه ۳۱.
35. *The Economist*, Oct. 14th 2000, p. 70.
36. *The Economist*, March 10th 2001, p. 45.
37. *Middle East Insight*, Sep-Oct 2000, p. 18.
38. *Gulf Report*, Winter 2000, p. 20.
39. Jody etal Boudreault, (1992) *U.S. Official Statement: Israeli settlements and the Fourth Geneva Convention*, Washington D.C: institute for Palestine Studies, p. 127.